

رفیق جزنی و چریکهای فدائی خلق

تاکنون در ارتباط با تاریخ چریکهای فدائی خلق تصور برخی بر آن بود که نظرات رفیق جزنی همان است که چریکهای فدائی خلق اولیه بیان کرده بودند با این تفاوت که گویا جزنی نظرات به زعم آنها "چپ روانه" و گویا صرفاً "نظامی" رفیق مسعود احمدزاده در کتاب " مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" را تصحیح کرده است.

قبل از وارد شدن به بحث نظری لازم است گفته شود که رفیق جزنی در جوانی عضو "سازمان جوانان حزب توده بود". پس از خیانت و بی‌عملی این حزب در ایران، از آن کناره‌گیری کرده و آن حزب را نقد میکند. اما نقد او به گونه‌ای است که می‌نویسد: "حزب توده در گذشته حزب طبقه کارگر بود". این رفیق در سال‌های اواخر دهه ۳۰ بعثت نبود یک سازمان انقلابی در ایران در درون "جبهه ملی" به مبارزات خود ادامه می‌دهد. پس از آن در گروهی تحت نام "گروه جزنی، ظریفی، ..." فعالیت می‌کند. گفته شده است که این گروه اولین "گروهی بود که به مبارزه مسلحانه معتقد بود". ولی واقعیت این است که این گروه نه تئوری‌ای در باره مبارزه مسلحانه داشت و نه شکل سازمانی‌اش با مبارزه مسلحانه منطبق بود. این گروه، اول توسط ناصر آقایان که نفوذی ساواک در این گروه بود ضربه خورد و سپس توسط شخصی (۱) از افراد حزب توده که این حزب می‌تواند مدعی شود که به اصطلاح "در سازمان امنیت محمد رضا شاه" نفوذ کرده بود! لو داده می‌شود و اکثر کادرهای آن روانه زندان می‌شوند. کارنامه این گروه در همین جا بدون هیچگونه دست‌آوردی برای جنبش انقلابی (به جز یک تجربه تلخ) به پایان می‌رسد. در جریان یورش ساواک به این گروه برخی از اعضای این گروه موفق به خروج از ایران می‌شوند. از جمله رفیق علی اکبر صفائی فراهانی که در جنبش فلسطین شرکت کرده و به رهبری یک گروه از جنبش فلسطین ارتقاء می‌یابد. او پس از مدتی برای ادامه مبارزه به ایران بر می‌گردد، و با گروهی سازمان یافته که شکل سازمانی‌اش منطبق با مبارزه مسلحانه بود روبرو می‌شود. این گروه که توسط رفیق غفور حسن پور سازمان داده شده بود به "گروه جنگل" معروف است. برخی از اعضای این گروه قبلاً در ارتباط با "گروه جزنی ظریفی ... " بودند و در آن رابطه فعالیت می‌کرده‌اند.

"گروه جنگل" در تابستان ۱۳۴۹ در ارتباط با گروه احمدزاده قرار می‌گیرد. گروه جنگل که حماسه بزرگ سپاهکل را بر پا می‌کند از طرف دشمن مورد یورش قرار می‌گیرد و از آن گروه، ۵ رفیق انقلابی باقی می‌مانند که با قبول نظرات مندرج در نوشته‌های رفقا پویان و احمدزاده ("ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک") به تشکیلات منسجم ساخته شده توسط گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده می‌پیوندند. پس از آن این تشکیلات، خود را چریکهای فدائی خلق نامیده و در فروردین ۱۳۵۰ اعلام موجودیت می‌کند.

جزوه‌ای در زندان قم تحت نام "آنچه یک انقلابی باید بداند" توسط رفیق جزنی (۲) نوشته می‌شود و او رفیق علی اکبر صفائی فراهانی را نویسنده آن اعلام می‌کند، بدون آن که رفیق علی اکبر در جریان چنین امری بوده باشد. آیا رفیق علی اکبر صفائی فراهانی اصلاً این جزوه را دیده بود؟ و آیا این جزوه توسط "رفقا ی جنگل" مطالعه شده یا نشده بود؟ کسی تاکنون در این رابطه سخنی نگفته است. اما اکنون پس از گذشت زمان طولانی، آقائی به نام "ناصر مهاجر" در کتابی به نام "راهی دیگر" مدعی شده که جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند"، "مانیفست" گروه جنگل بود. مسلماً کسی که چنین ادعائی می‌کند باید سخنش

مبتنی بر اسناد باشد. آیا آقای "ناصر مهاجر" عضو "گروه جنگل" بوده و این جزوه را در آن زمان دیده بود؟ (۳) و اگر نبود که در واقع نبود، بر اساس کدام سند چنین ادعائی را مطرح می‌کنند؟ او این اطلاع به اصطلاح دقیق را از کجا دریافت نموده؟ در حالی که بر اساس گفته‌های کسانی که متعلق به گروه احمدزاده بودند و یا کسانی که در زندان با رفقای کادر و بنیان‌گذار چریک‌های فدائی خلق هم‌بند بوده‌اند، هیچ‌یک از آن رفقا نه "جزوه آنچه یک انقلابی باید بداند" را دیده بودند و نه اسمی از آن شنیده بودند. در نتیجه آن جزوه به هیچ وجه مورد بحث دو گروه یعنی "گروه جنگل" و "گروه رفیق" احمدزاده نبود، بلکه "کتاب مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی و هم تاکتیک" بود که رفقای "گروه جنگل" آنرا پذیرفته بودند. بنابراین، جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" همچنان نوشته رفیق جزنی است و در واقعیت تنها می‌تواند "مانیفست آقای مهاجر" محسوب شود و نه مانیفست گروه جنگل.

در زمان شاه "حزب توده" معتقد بود که با اصلاحات ارضی شاه تغییرات "مثبتی" روی داده است. "شیوه تولید فنودالی تا حدود زیادی از بین رفته و گذار به سرمایه‌داری آغاز شده، تضادها و تقسیمات طبقاتی جدیدی در جامعه بوجود آمده" است. "حزب توده" از این تحلیل نتیجه می‌گرفت: "اگر تضادهای جدیدی به وجود آمده، پس هنوز خیلی مانده تا لحظه "مبارزه قطعی" فرا برسد. یعنی "موقعیت انقلابی" (۴) موجود نیست. اتفاقاً رفیق جزنی هم می‌گوید بعد از رفرم‌های شاه تضاد کارگران و بقیه توده‌ها با دشمن در مراحل ابتدائی خود است و اصلاحات ارضی هم "تضادها را در روستاها تخفیف داده" (۵). اما جواب این سؤال که اگر تضادها در جامعه هنوز رشد نکرده و "تضادها در روستاها تخفیف یافته" چرا باید مبارزه مسلحانه کرد؟ در نوشته‌های رفیق جزنی دیده نمی‌شود. او "شرایط عینی انقلاب" (۶) را که رفیق مسعود احمدزاده بر آماده بودنش تأکید داشت را با "موقعیت انقلابی" یکسان می‌گیرد، و از همین زاویه غلط، نظر رفیق مسعود احمدزاده را رد می‌کند.

حزب توده می‌گفت: "مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه". اتفاقاً رفیق جزنی هم می‌گوید: "استراتژی مرحله‌ای کنونی، مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه بعنوان ژاندارم امپریالیسم در منطقه" می‌باشد.

این نظرات به خوبی نشان می‌دهند که رفیق جزنی شخصیتی است مبارز، ولی رفرمیست، متمایل به راست در درون جنبش مسلحانه. این خصوصیات را می‌توان هر چه بیشتر از لابلای نوشته‌های او بیرون کشید.

رفیق مسعود احمدزاده، با بررسی چگونگی رشد سلطه امپریالیستی در ایران و کودتای امپریالیستی رضا خان (۱۲۹۹) جمع بندی زیر را ارائه می‌دهد: "پایه‌های تسلط سیاسی فنودالیسم، با انقلاب مشروطه سست شد، و با کودتای رضا خان، فنودالیسم قدرت سیاسی خود را اساساً به امپریالیسم تفویض کرد. منافع اقتصادی فنودالها را تنها قدرت مرکزی حمایت شده و هدایت شده از جانب امپریالیسم می‌توانست حفظ کند. این قدرت مرکزی می‌بایست در عین حال جنبش ضد امپریالیستی خلق را سرکوب کند، زمینه را برای بسط نفوذ هرچه بیشتر امپریالیسم آماده کند". (کتاب مبارزه مسلحانه هم‌استراتژی و هم تاکتیک). سپس رفیق مسعود احمدزاده تأکید می‌کند که: "در حقیقت، با استقرار سلطه امپریالیستی تمام تضادهای درونی جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت. تضادی که در مقیاس جهانی گسترش دارد: تضاد خلق و امپریالیسم. در نیم قرن اخیر

، میهن ما شاهد گسترش این تضاد، سلطه روز افزون امپریالیسم بوده است. هر گونه تحولی می بایست این تضاد را حل کند".

با تکیه بر تحلیل فوق، این، چریکهای فدائی خلق ایران بودند که در رابطه با اصلاحات ارضی شاه به روشنی اعلام کردند که هدف از این اصلاحات، "بسط سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سرمایه داری بوروکراتیک و وابسته در روستاها بوده است". آنها سپس خطاب به مبارزینی که دچار ابهام بودند، اعلام کردند که "آیا از بین رفتن یک تضاد و آمدن تضادی جدید تغییری در تضاد اصلی جامعه ما داده یا همین تضاد را شدت وحدت بخشیده"؟ و خود از شدت گرفتن این تضاد بعد از رفرم های شاه سخن گفتند.

رفیق جزنی در زندان با دیدگاه چریکهای فدائی خلق ایران آشنا می شود، و از همین تاریخ است که نظر خود را راجع به مبارزه مسلحانه فرموله می کند. او بطور پوشیده کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" را "اپورتونیست چپ" می نامد و با نامیدن بخشی از چریکهای فدائی خلق ایران تحت نام "رفقای پیشگام" اینطور وانمود می کند که نظر ایشان نظر آن بخش از چریکهای فدائی خلق ایران یعنی "رفقای جنگل" است. او نوشته هایش را توسط افراد فامیلش به خارج از کشور فرستاد و آن انشعاب بزرگ در درون هواداران چریکهای فدائی خلق ایران که در درون "کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی" در خارج از کشور فعالیت می کردند را باعث شد. بیاد دارم که چگونه حزب توده در خارج از کشور مبلغ و مدافع دیدگاه رفیق جزنی بود.

آنچه به طور واضح دیدگاه رفیق جزنی را متمایل به راست نشان می دهد، این گفته اوست که "مبارزه با اپورتونیست راست در بیرون جنبش مسلحانه از کانال مبارزه با اپورتونیست چپ در درون جنبش مسلحانه می گذرد". این جمله را من باز می کنم تا ببینیم رفیق جزنی چه می گوید؟ وجه می خواهد؟ می گوید که "اپورتونیست راست" که حزب توده باشد، مبارزه علیه اش عمده نیست، مبارزه عمده، علیه "اپورتونیست چپ" در درون جنبش مسلحانه است یعنی چریکهای فدائی خلق پایبند به نظرات رفیق احمدزاده.

رفیق جزنی با این گفتار خواستار آن بود که تمام رفرمیست ها و اپورتونیست های راست را به دور خود جمع کند تا علیه "اپورتونیست چپ" بجنگد و در راستای "استراتژی مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه" سیاست راست روانه اش را به پیش برد.

روزی فرخ نگهدار (V) نوشت که "اگر جزنی هم زنده بود همان کاری را می کرد که من کردم". گر چه او برای توجیه خیانت های خود به قیاسی غیر علمی متوسل شده بود، اما واقعیتی است که دیدگاه رفیق جزنی منهای مبارزه مسلحانه ای که بدان معتقد بود، دیدگاهی کاملا راست است و دیدیم که چگونه اثرات مخربش را بر جنبش به جا گذاشت.

فقدان صراحت و کتمان کاری در مبارزه ایدئولوژیک آنهم در طیف یک سازمان کمونیستی شیوه مذمومی است که رفیق جزنی در پیش گرفت، امری که از سوی مدعیان پیروی از وی نیز دنبال شد و دیدیم که چگونه سرگذشت "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" را رقم زد.

پاورقی ها:

۱- این شخص "عباس شهرداری" نام دارد که در سال ۱۳۵۲ توسط چریکهای فدائی خلق ایران اعدام انقلابی شد.

۲- پس از گذشت سالها بالاخره خانم جزنی در مقاله ای تحت عنوان "بیژن: معشوق، رفیق و همسر" در "جنگی در باره زندگی بیژن جزنی" اعتراف کرد که جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" توسط رفیق جزنی در زندان قم نوشته شده است. تاریخ انتشار جنگ مزبور بهار ۱۳۷۸ در فرانسه می باشد.

۳- ناصر مهاجر بعد از انقلاب ۵۷ در فضای نسبتاً باز سیاسی به سازمان چریکهای فدائی خلق تحت رهبری باند فرخ نگهدار پیوسته بود و در جریان انشعاب در آن سازمان با "جناح چپ اکثریت" رفت.

۴- "موقعیت انقلابی" به طور خلاصه یعنی "تضادها به آن حد رشد رسیده اند که پائینیها نمی توانند به شیوه سابق زندگی کنند و عملاً تغییر آنها طلب می کنند و بالائیها نمی توانند به شیوه قبلی حکومت کنند".

۵- در آن زمان بیش از نیمی از جمعیت ایران در روستاها زندگی می کردند.

۶- "شرایط عینی انقلاب" یعنی تضادها در جامعه در آن حد رشد کرده است که تودهها بالقوه توان حمل بار مبارزه را دارند.

۷- در اینجا منظور مقایسه این دو با یکدیگر نیست. مسلماً تفاوت این دو از زمین تا آسمان است.

باران

دیماه ۱۴۰۰ - ژانویه ۲۰۲۲